

روضه شب دهم محرم «حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام»

السلام علیک عن الروؤس المَفْرَقَةِ عَنِ الْأَبْدَانِ

السلام عَلَى الْمَنْحُورِ فِي الْوَرَى

السلام عَلَى الْمَقْطُوعِ الْوَتَيْنِ

امشب شهادت نامه عشاق امضا می شود فردا زخون عاشقان این دشت دریا می شود
امشب کنار مادرش لب تشنه اصغر خفته است فردا خدایا بسترش، آغوش صحرا می شود
امشب که جمع کودکان در خواب ناز آسوده اند فردا به زیر خارها گمگشته پیدا می شود

مقدمه
روضه

*چه زود دهه محرم داره تموم میشه! امشب روزی سالت رو اباعبدالله بگیر، به ارباب بگو آقا جان ما رو هم ببر تو کشتی نجات، به آقا بگو از اون نگاهی که به زُهر کردی هم به ما بکن! دیگه فردا سر از تن آقا جدا می کنند، از فردا سر ارباب ما تو تنور خولی میره!

*امام حسین (ع) کودک بود تو کوچه داشت راه می رفت پیغمبر ﷺ دنبالش دوید، ابی عبدالله به چپ و راست فرار می کرد پیغمبر ﷺ نتونست بگیردش فرمود یا علی «أَمْسِكْهُ» حسینم رو بگیر امیرالمؤمنین جستجویی کرد ابی عبدالله رو بغل کرد تو دست پدر داره همینجوری از خوشحالی بال بال میزنه اومد داد بغل پیغمبر اکرم، دید پیغمبر لباسهاش رو بالا زد از سینه شروع کرد بوسیدن تا رسید به زیر گلو دیدن داره گریه میک کنه حال ابی عبدالله منقلب شد، خودش پرسید یا جداه چرا گریه میکنی؟ پیغمبر در جواب سؤال حسین این جوری فرمود: «يَا بَنِي أَقْبِلْ مَوْضِعَ السَّيُوفِ»

*از سوزناک ترین روضه های کربلا روضه وداع (همیشه وداع سوزناکه)

مرحوم کوثری روضه خون حضرت امام بودند. به ایشون گفتند تو کدوم روضه امام بیشتر گریه می کردند، می گفتند: روضه وداع! تو روضه وداع امام از حال خودشون خارج می شدند.

شروع
روضه

*موقع وداع شد، زن و بچه ها جمع شدند. همه گریه می کردند، دست و پای امام حسین رو می بوسیدند، یکی از بچه ها گفت: باباجان مارو تو این صحرا به کی می سپری؟ یکی دیگه گفت: بابا کی ما رو به مدینه برمی گردونی؟ از همه بیشتر حضرت سکینه ناله کرد، حضرت خیلی از گریه های سکینه آتش می گرفت، دست انداخت گردن سکینه فرمود: «لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ»، یکدفعه شمر ملعون فریاد زد: حسین چرا پنهان شدی بین زن و بچه ها!!

ابی عبدالله به زن و بچه ها گفت: پرده های خیمه رو بندازین و بیرون نیاین! اون زمانی که آقا ابوالفضل بود خیالشون راحت بود، ولی الان دیگه فقط دلش پیش این زن و بچه هاست.

*شیخ جعفر حلی یه شعری داره که میگه: حضرت هی چند قدم برمیداشت سمت میدان هی برمی گشت سمت خیمه، می خواست بره اما دیگه خیالش راحت نبود. (آقا دیگه غریب شدی..)

*راوی تو لشکر عمر سعد می گه: دلم سوخت اونجایی که دیدم حسین اومد بیرون خیمه، چند تا بچه اومد سمتش، اونا هنوز دل نکنده بودن از حسین (ع)...

*هر طوری بود این بچه ها جدا شدند، بعد آقا یه نگاهی به پیکر شهدا انداخت، ناله جانسوزی زد، یا زهیر! یا مسلم بن عقیل! یا بُریر! حالا من حسین صداتون می‌زنم جواب من حسین رو نمیدین! می‌خوام برم میدون ولی کسی نیست از حرم و ناموسم دفاع کنه!

اباعبدالله داشت می‌رفت سمت میدان که یک مرتبه یه صدایی شنید «مَهْلا یا أَخی» داداش صبر کن داداش (هنوز این خواهر و برادر نمیتونن از هم دل بکنن) همدیگه رو در آغوش گرفتند بعد آقا فرمود: خواهرم اون پیراهنی که مادر داده بود رو بده! پیراهن مادر رو بغل گرفت بویید بوسید، هر دو گریه کردند، گریه هاشون که تمام شد، خواهر داره میبینه؛ یه وقت دید با خنجر پیراهن رو داره پاره میکنه، داداش چه میکنی؟ فرمود این رو میخوام زیر همه لباسام به تنم کنم آخه اینها بنا دارن بدنم رو عریان کنند، بلکه حیا کنن این پیراهن رو به غارت نبرن!

(امام صادق فرمودند: فقط ۱۲۰ جای تیر و تیغ و نیزه و شمشیر توی پیراهن جد ما بود.)

هر طوری بود حسین بدرقه کرد. ابی عبدالله رفت چه اما رفتنی؟! قدم قدم حسین داره میره و زینب داره جون میده «الْيَوْمَ مَاتَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ وَأَبِي عَلِيٍّ وَأَخِي الْحَسَنُ» حسین داره میره اما انگار همه زندگی زینب داره میره! رفت نمی‌دونم چقدر گذشت ایشالا که این خبر درست نباشه! اما سه ساعت بعد، یعنی سه ساعت تو گودال داشتن ارباب ما رو میزدن این زن و بچه دیدن برگشتن حسین طول کشید!

«وَأَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِيًّا إِلَى خِيَامِكَ قَاصِدًا مُحِمِّمًا بِأَكْيَا» دیدن ذوالجناح داره میاد اما انگار داره ضجه می‌زنه «فَلَمَّا رَأَيْنِ النَّسَاءَ جَوَادَكَ مَخْزِيًّا وَنَظَرْنَ سُرْجَكَ مَلُوبِيًّا» دیدن زین وازگونه، یال غرق خونه، چشاش داره اشک میباره، چه کردن این زن و بچه؟ «بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُودِ» همه از خیمه ها بیرون اومدن «نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ لَا طِمَاطِ الْخُدُودِ سَافِرَاتِ وَإِلَى مَصْرَعِكَ مَبَادِرَاتِ» دنبال ذوالجناح راه افتادن تا کجا آوردشون؟ «وَأِلَى مَصْرَعِكَ» همون جایی که آقا رو، روی زمین گذاشته بود این زن و بچه آمدن آخ دیدن «وَالشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِهِ».

*دلا بسوزه برای خواهر که باید سر بریدن برادر رو ببینه...

(زبانحال حضرت زینب)

بگو چکار کنم از تو دست بردارند بگو چکار کنم دست و پا نزنم؟

بگو چکار کنم بیش از این تکان نخوری بگو چکار کنم از سنان، سنان نخوری؟

مگر نبود مسلمان که اینچنین زده‌اند بلند مرتبه شاه مرا زمین زده اند؟

تهیه شده در سرویس علمی-فرهنگی خبرگزاری حوزه